



ISSN: 2588-7033



An Analysis of the Political–Military Actions of the Hamdanids against the Abbasid Caliphate within the Framework of World-Systems Theory

Mohammad Hassan Beigi ^{a*}, Sepideh Najmi ^b

^a Associate Professor, Department of History, Faculty of Humanities, University of Arak, Arak, Iran

^b M.A. in History and Philosophy of Education, Teacher, District One, Arak, Iran

KEYWORDS

Hamdanids, Abbasid Caliphate, World-Systems Theory, Wallerstein, Core–Periphery

Received: 29 October 2025;
Accepted: 28 April 2026

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/hsow.2026.2076151.1649

ABSTRACT

The Hamdanids were one of the regional powers during the period of the Abbasid Caliphate who, through their political and military actions, sought to consolidate their authority and reduce their dependence on the caliphal center. Employing Immanuel Wallerstein’s World-Systems Theory, this study examines the position of the Hamdanids within the political and military order of the time. The main question of this research is: How can the military actions of the Hamdanids against the Abbasid Caliphate be explained within the framework of World-Systems Theory? According to this theory, the Abbasid Caliphate functioned as the core power of the contemporary world system and endeavored to maintain control over its peripheral regions, while the Hamdanids, as a semi-autonomous force, sought to consolidate their position through wars, alliances, and military rebellions. The findings of the study indicate that, on the one hand, the Hamdanids challenged the hegemony of the core by refusing to pay tribute, supporting opposing religious movements (such as the Shi’ites and the Kharijites), and forming tactical alliances with the Fatimids; on the other hand, due to structural constraints, they were unable to fully exit the Abbasid sphere of influence.

* Corresponding author.

Email: m-hassanbeigi@araku.ac.ir





تحلیل اقدامات سیاسی - نظامی حمدانیان در برابر خلافت عباسی در چارچوب نظریه سیستم جهانی

محمد حسن بیگی الف*، سپیده نجمی ب

الف دانشیار، گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه ارaku، ارaku، ایران، m-hassanbeigi@araku.ac.ir
ب کارشناسی ارشد، تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش، آموزگار ناحیه یک، ارaku، ایران، sepidenajmi1993@gmail.com

واژگان کلیدی	چکیده
حمدانیان، خلافت عباسی، نظریه سیستم جهانی، والرشتاین، مرکز-پیرامون	حمدانیان یکی از قدرت‌های منطقه‌ای در دوران خلافت عباسی بودند که با اقدامات نظامی و سیاسی خود، به دنبال تثبیت قدرت و کاهش وابستگی به مرکز خلافت برآمد. این پژوهش با استفاده از نظریه سیستم جهانی والرشتاین به بررسی جایگاه حمدانیان در نظم سیاسی و نظامی آن دوره می‌پردازد. سؤال اصلی این پژوهش این است که چگونه می‌توان اقدامات نظامی حمدانیان علیه خلافت عباسی را در چارچوب نظریه سیستم جهانی تبیین کرد؟ بر اساس این نظریه، خلافت عباسی به عنوان مرکز قدرت در نظام جهانی آن زمان تلاش می‌کرد تا کنترل خود را بر نواحی پیرامونی حفظ کند، در حالی که حمدانیان به عنوان نیروی نیمه‌مستقل، از طریق جنگ‌ها، اتحادها و شورش‌های نظامی، در صدد تثبیت جایگاه خود بودند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد حمدانیان از یک سو با امتناع از پرداخت خراج، حمایت از جریانهای مذهبی مخالف (شیعیان و خوارج)، و اتحاد تاکتیکی با فاطمیان، به مقابله با هژمونی مرکز پرداخت؛ و از سوی دیگر، به دلیل محدودیتهای ساختاری نتوانست به طور کامل از دایره نفوذ عباسیان خارج شود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۸ مقاله علمی پژوهشی	

مقدمه

در طول تاریخ، تحولات نظامی و سیاسی نقش مهمی در شکل‌دهی به ساختارهای حکومتی و روابط قدرت در جوامع اسلامی ایفا کرده‌اند. یکی از دوره‌های مهم در این زمینه، عصر خلافت عباسی است که در آن قدرت مرکزی عباسیان با چالش‌های متعددی از سوی حکومت‌های محلی و فرماندهان نظامی مواجه شد. یکی از این حکومت‌های منطقه‌ای که تأثیر قابل توجهی بر تحولات سیاسی و نظامی این دوره داشت، حمدانیان بودند.

حمدانیان که در قرن سوم و چهارم هجری در مناطق شمالی شام و موصل به قدرت رسیدند، درگیر رقابت‌های مستمر با خلافت عباسی و سایر نیروهای محلی بودند. آن‌ها نه تنها به عنوان مدافعان مرزهای اسلامی در برابر تهدیدات خارجی مانند بیزانسی‌ها مطرح شدند، در برخی موارد در برابر قدرت مرکزی خلافت نیز موضعی مستقل اتخاذ کردند. این رویکرد، سبب شد که آن‌ها هم به عنوان نیروهایی مشروع در دفاع از قلمرو اسلامی و هم به عنوان شورشیانی که به دنبال استقلال بیشتر بودند، شناخته شوند.

اقدامات نظامی حمدانیان در دو بُعد قابل بررسی است: نخست: نگرانی‌های آن‌ها با رومیان (بیزانسی‌ها) که به دفاع از مرزهای

اسلامی منجر شد و جایگاه آن‌ها را به عنوان مدافعان جهان اسلام تقویت کرد که این موضوع در نوشتار حاضر مدنظر نیست. دوم، درگیری‌های داخلی آن‌ها با خلافت عباسی که نشان‌دهنده تمایل حمدانیان برای کسب قدرت و خودمختاری بیشتر در مقابل مرکز خلافت بود. در این راستا، فرماندهان حمدانی مانند ناصرالدوله و سیف‌الدوله با اتخاذ روش‌های مختلف نظامی و سیاسی، تلاش کردند تا نفوذ خود را در مناطق تحت حاکمیت‌شان تثبیت کنند.

یکی از جنبه‌های مهم مطالعه اقدامات نظامی حمدانیان، تأثیر آن‌ها بر ساختار قدرت در جهان اسلام است. عملکرد آن‌ها نه تنها موجب تغییر در موازنه‌ی قدرت بین حکومت‌های منطقه‌ای و خلافت عباسی شد، الگویی را برای سایر حکومت‌های محلی به وجود آورد که به دنبال استقلال بیشتر از خلافت مرکزی بودند؛ حکومت‌هایی مانند بریدیان و آل بویه از الگوی آنان پیروی کردند. در عین حال، این اقدامات پیامدهای نیز برای آینده‌ی جهان اسلام به همراه داشت، زیرا موجب تضعیف قدرت مرکزی و ایجاد زمینه برای نفوذ بیشتر حکومت‌های محلی و در نهایت فروپاشی تدریجی قدرت عباسیان شد.

هدف از این پژوهش، بررسی ماهیت و پیامدهای اقدامات نظامی حمدانیان علیه خلافت عباسی و تحلیل جایگاه آن‌ها در ساختار قدرت سیاسی آن دوران است. این بررسی می‌تواند شناخت دقیق‌تری از فرآیندهای تاریخی مؤثر بر تحولات خلافت اسلامی ارائه دهد و به درک بهتری از روابط بین قدرت‌های منطقه‌ای و مرکز خلافت کمک کند.

۱. پیشینه پژوهش

مطالعات مربوط به دولت حمدانیان و تأثیرات آن بر تحولات سیاسی و مذهبی جهان اسلام مورد توجه پژوهشگران متعددی قرار گرفته است. در این بخش، سه منبع معتبر که این دولت را از زوایای گوناگون بررسی کرده‌اند، معرفی می‌شوند. نخست، کتاب دولت حمدانیان نوشته فیصل سامر و ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، یکی از منابع اصلی در مطالعه این دولت به شمار می‌رود. این اثر که در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه منتشر شده، به بررسی جامع حکومت حمدانیان در موصل و حلب پرداخته است. نویسنده با تکیه بر منابع تاریخی متعدد، روند شکل‌گیری، سیاست‌ها و چالش‌های این حکومت را مورد بررسی کرده است. کتاب فوق به دلیل استفاده از اسناد و مدارک تاریخی گسترده، یکی از آثار ارزشمند در زمینه مطالعه حمدانیان محسوب می‌شود (سامر، ۱۳۸۸).

دوم، کتاب پیشگامان حکومت‌های شیعی (تاریخ حمدانیان و فاطمیان) نوشته مریم معزی که توسط سازمان سمت در سال ۱۳۹۰ منتشر شده است، از دیگر پژوهش‌های معتبر در این حوزه محسوب می‌شود. این کتاب به نقش حمدانیان در گسترش تشیع و جایگاه آن‌ها در کنار دیگر حکومت‌های شیعی نظیر فاطمیان پرداخته است. نویسنده ضمن تحلیل تعاملات حمدانیان با خلافت عباسی و دیگر حکومت‌های منطقه‌ای، سیاست‌های مذهبی و فرهنگی آن‌ها را نیز بررسی کرده است (معزی، ۱۳۹۰).

سوم، مقاله «علل متحد نشدن دولت‌های شیعی آل بویه، فاطمیان و حمدانیان» نوشته محمدرضا کاظمی، منتشر شده در نشریه کتاب‌گزار در بهار ۱۳۹۵، به تحلیل دلایل عدم اتحاد این سه دولت شیعی پرداخته است. نویسنده در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی، رقابت‌های سیاسی، مذهبی و جغرافیایی این حکومت‌ها را بررسی کرده و نشان داده است که وابستگی آل بویه و حمدانیان به خلافت عباسی، یکی از مهم‌ترین موانع اتحاد آن‌ها با فاطمیان بوده است (کاظمی، ۱۳۹۵).

۲. چارچوب نظری

بر اساس نظریه‌ی نظام جهانی ایمانوتل والرشتاین: هان به عنوان یک نظام تاریخی و ساختاری یکپارچه در نظر گرفته می‌شود که در آن تعاملات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، میان سه بخش اصلی یعنی هسته (Core)، نیمه‌پیرامون (Semi-Periphery) و پیرامون (Periphery) جریان دارد. در این چارچوب، مناطق هسته‌ای با در اختیار داشتن ابزارهای تولید، سرمایه و ساختارهای سیاسی مستحکم، سلطه‌ی اقتصادی و فرهنگی بر مناطق پیرامونی و نیمه‌پیرامونی اعمال می‌کنند. مناطق نیمه‌پیرامونی معمولاً در موقعیت میانی قرار دارند؛ نه کاملاً تابع و استثمارشده همچون پیرامون و نه کاملاً مسلط همچون هسته. این مناطق، اغلب با مقاومت سیاسی، رقابت اقتصادی و تلاش برای ارتقای جایگاه خود در نظم جهانی مشخص می‌شوند (Wallerstein, 1974).

در تحلیل وضعیت حمدانیان، می‌توان این حکومت شیعی را در چارچوب مناطق نیمه‌پیرامونی در ساختار سیاسی-اقتصادی جهان اسلام قرن چهارم هجری قرار داد. در این دوره، خلافت عباسی با قدرت سیاسی، مشروعیت مذهبی و شبکه‌های اقتصادی گسترده در بغداد نقش مرکز هژمونیک (هسته) را ایفا می‌کرد. حمدانیان که در مناطق موصل و شام حکومت می‌کردند، در صدد تقویت موقعیت مستقل خود و کاهش وابستگی به مرکز بودند. شورش‌های نظامی، امتناع از پرداخت خراج و حمایت از جریان‌های خارجی و شیعی، نمودهای رفتاری یک نیروی نیمه‌پیرامونی در تلاش برای تثبیت و ارتقای موقعیت سیاسی در برابر هژمونی مرکز است.

والرشتاین تأکید دارد که در نظام جهانی، نیمه‌پیرامون‌ها با استفاده از موقعیت جغرافیایی، پیوندهای سیاسی متنوع و گاه مقاومت ایدئولوژیک، در بازتعریف مرزهای سلطه و مقاومت نقش مهمی ایفا می‌کنند. بر همین اساس، سیاست‌های حمدانیان در برابر خلافت عباسی تلاشی برای موازنه‌سازی و مشروعیت‌یابی از طریق نیروی نظامی، پیوندهای مذهبی و منافع اقتصادی بود.

هرچند این تلاش‌ها در مواردی به افزایش نفوذ منطقه‌ای انجامید، همان‌طور که والرشتاین خاطر نشان می‌کند، مناطق نیمه‌پیرامونی به دلیل وابستگی ساختاری به نظام جهانی موجود، معمولاً قادر به گسستن کامل از سلطه‌ی هسته نیستند. به همین دلیل، حمدانیان نیز با وجود مخالفت‌ها و اقدامات مستقل، در نهایت ناگزیر بودند برای تداوم حکومت، نوعی وابستگی نمادین به خلافت عباسی را حفظ کنند.

۳. اقدامات سیاسی - نظامی حمدانیان علیه عباسیان

اقدامات سیاسی و نظامی حمدانیان علیه عباسیان به چندین شکل نمایان شد. یکی از اصلی‌ترین نشانه‌های این اختلافات درگیری‌های نظامی بین دو دولت بود که در آن دوران برای دولت‌های همجوار امری طبیعی به شمار می‌رفت. توطئه‌های حمدانیان علیه خلافت عباسی نیز جنبه دیگری از این اختلافات بود. خلافت عباسی در آن زمان دچار بی‌ثباتی سیاسی و نظامی شده بود و امیران مناطق همجوار برای تحکیم موقعیت خود در دربار خلافت، دست به توطئه‌هایی می‌زدند. یکی از سیاست‌های ضدعباسی حمدانیان نیز نزدیکی به فاطمیان، مهم‌ترین رقیب سیاسی و مذهبی عباسیان بود.

۳.۱. درگیری‌های نظامی با مرکز خلافت

- در چارچوب نظریه نظام جهانی والرشتاین (Wallerstein, 1974)، که بر ساختار سلسله‌مراتبی نظام‌های سیاسی - اقتصادی با محوریت «هسته»، «نیمه‌پیرامون» و «پیرامون» تأکید دارد، می‌توان درگیری‌های نظامی حمدانیان با مرکز خلافت عباسی را به‌عنوان تقابل یک قدرت نیمه‌پیرامونی در حال ظهور با هسته مرکزی تحت سلطه خلافت تحلیل کرد. این تقابل نه صرفاً ناشی از اختلافات محلی، بلکه بازتابی از کشمکش بر سر منابع قدرت، مشروعیت و کنترل بر

اقتصاد در چارچوب جهان اسلام بود.

- اختلافات سیاسی و نظامی دو دولت از زمان قدرت‌گیری عناصر حمدانی در جزیره آغاز شد. حمدانیان، به‌عنوان بازیگرانی در منطقه نیمه‌پیرامونی، ابتدا مسیری خارج از چارچوب سلسله‌مراتب رسمی خلافت را برای افزایش نفوذ خود برگزیدند. آنها در ابتدا به حمایت از خوارج برخاستند و در ظاهر ابتدا مذهب خارجی داشتند. از این‌رو همکاری حمدان بن حمدون با خوارج، که خود گروهی پیرامونی با گرایش‌های ضدسیستم اصلی محسوب می‌شدند، خشم معتضد (۲۷۹-۲۸۹ هـ) عباسی را برانگیخت و خلیفه را وادار ساخت تا در اوایل سال ۲۸۲ هـ از حمدان و اسحاق بن ایوب (همکار وی) بخواهد تا به دربار وی بیایند. اسحاق برای کاهش خشم خلیفه شتاب کرد، اما حمدان از پذیرش فرمان امتناع ورزید و در قلعه‌ای به مقاومت پرداخت. معتضد با اعزام فرماندهانی مانند وصیف موشگیر و نصر قشوری، حمدان را محاصره کرد. حمدان که توان مقابله نداشت، قلعه را به پسرش حسین سپرد و به سمت شمال جزیره فراتیه گریخت. معتضد ابتدا با ارباب حسین قلعه را بدون درگیری فتح کرد، اموال آن را غارت نمود و دستور تخریبش را داد. سپس وصیف موشگیر را به تعقیب حمدان فرستاد و او را وادار به تسلیم کرد. حمدان زندانی شد و تنها پس از خدمات بعدی حسین (پسرش)، آزاد گردید (ازدی، بی‌تا: ۱۴۱/۲-۱۴۲؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۵/۶۶۵۸).
- دومین درگیری در دوران امارت ابوالهیجای حمدانی (فرزند حمدان بن حمدون) در موصل رخ داد. او که در ۲۹۳ هـ به عنوان حاکم جزیره فراتیه منصوب شده بود، در ۳۰۱ هـ تابعیت خلافت را نپذیرفت و علیه مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ هـ) عصیان کرد (نویری، بی‌تا: ۳۹؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹/۱۳۰). مقتدر، مونس خادم را برای سرکوبی او فرستاد. ابوالهیجا که تاب مقاومت نداشت به بغداد رفت و امان خواست. خلیفه، علی‌رغم عصیان، او را پذیرفت و در ۳۰۲ هـ امارت موصل را به وی بازگرداند (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱/۶۰۱). این تصمیم، مطابق با منطق نظام جهانی والرشتاین (Wallerstein, 1974)، ناشی از درک خلافت از ضرورت اتحاد با نهادهای نیمه‌پیرامونی برای حفظ ثبات در مناطق پیرامونی بود. جزیره، به دلیل حضور گروه‌های خوارج و قبایل شورشی، نیاز به حاکمانی با پایگاه اجتماعی قوی داشت که در آن زمان تنها حمدانیان واجد آن شرایط بودند. ابوالهیجا این بار ترجیح داد در بغداد بماند و نایبی برای حکومت جزیره تعیین کند. (همان: ۲/۵۵۴). اگرچه منابع نام نایب را ذکر نکرده‌اند، احتمالاً حسن بن ابوالهیجا (ناصرالدوله) یا خویشاوندی نزدیک که از پایگاه اجتماعی لازم برخوردار بود، انتخاب شد.
- امارت ابوالهیجا در ۳۰۳ هـ به دلیل شورش برادرش حسین بن حمدان در جزیره پایان یافت. زیرا حسین، حاکم بخشی از جزیره، از پرداخت مالیات دیار ربیعه به وزیر مقتدر، علی بن عیسی، خودداری و تمرد نمود (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۲/۵۵۴). این اقدام، مقاومت نهادهای نیمه‌پیرامونی در برابر فشارهای اقتصادی هسته مرکزی (خلافت) بود (Wallerstein, 1974). وزیر عباسی، رائق کبیر را برای مقابله با او فرستاد، اما حسین سپاه خلیفه را شکست داد و محاصره‌ای سخت علیه سربازان خلیفه برقرار کرد. محاصره به حدی بود که سپاهیان خلافت دچار قحطی شدند و خواستار آزادی در ازای تضمین تجدید امارت حسین شدند؛ اما او نپذیرفت و به محاصره ادامه داد.
- در این زمان، مونس خادم سردار دیگر عباسی که مشغول جنگ با فاطمیان در مصر بود نیز توسط وزیر به یاری رائق

فراخواند شد. مونس سریعاً از مصر به سمت جزیره حرکت کرد و وقتی محصورین خبر آمدن او را دریافتند، دلگرم شدند و با شیبخون به سپاه حسین او را به سوی ارمنستان فراری دادند (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۲۱۶). این واقعه، مطابق با نظریه نظام جهانی والرشتاین (Wallerstein, 1974)، نشان‌دهنده‌ی تلاش هسته مرکزی (خلافت) برای حفظ کنترل بر مناطق نیمه‌پیرامونی از طریق بسیج منابع نظامی است. مونس پس از رسیدن، حسین بن حمدان را تعقیب کرد. در این زمان، بسیاری از یاران حسین به مونس پیوستند و حسین که خود را ناتوان یافت، تلاش کرد تا از مونس و خلافت دلجویی کند. او هارون دبیر خود را نزد مونس فرستاد و به گفتگو پرداخت. مونس نیز متن نامه‌ی حسین به همراه خواسته‌های او را برای وزیر فرستاد. اما وزیر با هیچ یک از آنها موافقت نکرد و پی‌درپی خواهان تسلیم بی‌چون و چرای حسین شد (مسکویه، ۱۳۷۶: ۹۰/۵). سرانجام دو لشکر حسین و مونس در ناحیه «تل خاقان» روبرو شدند و حسین شکست خورد. او به همراه فرزندش عبدالوهاب و خانواده و یارانش اسیر شدند، و مونس آنها را به بغداد برد (ابن العمرانی، ۱۴۲۱: ۱۵۸؛ نویری، بی‌تا: ۴۱-۴۲؛ ابن تغری بردی، بی‌تا: ۱۸۶/۳).

اسیران را طبق رسم عباسیان، با رسوایی و سوار بر شتری خاص و لباسی مخصوص، همراه یک فیل برای نمایش دادن به مردم وارد بغداد کردند. حسین را بر شتری به حالت آویخته نهادند و فردی دار زیر او را می‌چرخاند تا از چپ به راست جابجا شود. فرزندش ابوصقر نیز همراه او بود و از نهادن کلاه رسوایی امتناع می‌کرد، اما حسین به او گفت: «پسرم آن را به سر نه که پدرت به سر بیشتر این کسان که می‌بینی، کلاه دار نهاده» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۸۳۴/۱۶). این روایت، مطابق تحلیل والرشتاین (۱۹۷۴) از نمایش قدرت هسته مرکزی، هم رسواسازی به عنوان ابزار کنترل نیمه‌پیرامون را نشان می‌دهد و هم تضادهای درونی را برجسته می‌کند. احتمالاً عوامل این رسوایی، علاوه بر اجرای دستور، کینه شخصی نیز نسبت به حسین داشتند. همچنین این واقعه تأیید می‌کند که رسوایی و بخشش از سوی خلافت، ابزاری برای حفظ نظم در ساختار سلسله‌مراتبی نظام بود. حسین در پاسخ به لعن یکی از هاشمیان [عباسیان] نسبت به خودش به او گفت: «صندوق‌هایم را از خلعت‌ها و پرچم‌ها پر کردم و دشمنان این دولت را نابود کردم... آنچه به من رسید، از آنچه از فقدان یارانی چون من به سلطان می‌رسد، کمتر است» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۸۳۵/۱۶؛ ابن العمرانی، ۱۴۲۱: ۱۵۸). این اظهارات، تنش ذاتی بین خدمات نیمه‌پیرامونی به هسته مرکزی و بی‌ثباتی موقعیت آنها در نظام جهانی را آشکار می‌سازد (Wallerstein, 1974).

در نهایت خلیفه دستور داد همه حمدانیان از فرزندان و برادران ابوالهیجا و حسین زندانی شوند. البته خلیفه بعداً خیلی زود از تقصیرشان گذشت و در ۳۰۵ هـ همه را آزاد کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۴/۱۹). این رفتار دوگانه، بازتابی از نیاز هسته مرکزی به اتحاد موقت با نهادهای نیمه‌پیرامونی برای حفظ ثبات در مناطق بحرانی است (Wallerstein, 1974: 27-28).

درگیری دیگر خلافت با حمدانیان در ۳۲۳ هـ در زمان امارت حسن بن ابوالهیجا (ناصرالدوله) رخ داد. در این سال، ابوالعلاء سعید بن حمدان با توطئه‌ای پنهانی با دربار خلافت قرارداد بست تا حکومت موصل را تصاحب کند. او به بهانه تحصیل مال خلیفه، با پنجاه غلام به موصل رفت. ناصرالدوله که از حرکت او آگاه شد، به بهانه‌ی رفتن به پیشواز از شهر خارج شد، و سعید را در خانه خود منتظر گذاشت. سپس گروهی را فرستاد تا او را دستگیر کردند و به قتل

رسانند (مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۲۸/۵؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۳۲/۲۴). این عمل دو امیر حمدانی در چارچوب نظریه والرشتاین نشان از رقابت درونی نیمه‌پیرامونی برای نزدیکی به هسته مرکزی و کسب مشروعیت بود (Wallerstein, 1974: 67, 27-28). قتل سعید خشم خلیفه راضی (۳۲۲-۳۲۹ هـ) را برانگیخت، و وزیرش ابن مقله را مأمور سرکوب ناصرالدوله کرد. ناصرالدوله به زوزان گریخت و سپاه خلافت در موصل ماند و به اخذ مالیات از حوزه ناصرالدوله پرداخت. این فشار اقتصادی، مطابق الگوی والرشتاین (۱۹۷۴)، ابزاری برای تضعیف نیمه‌پیرامون شورشی بود. ناصرالدوله با حيله سیاسی، ده هزار دینار برای ابوالحسین (فرزند ابن مقله) فرستاد و او را وادار به نوشتن نامه‌ای ساختگی درباره آشفته‌گی پایتخت به وزیر کرد. وزیر از این گزارش هراسید و به بغداد بازگشت (مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۳۱/۵). از این رو ناصرالدوله توانست به موصل بازگردد و هرچند ابتدا از ماکرد دیلمی گماشته خلافت شکست خورد، در نبرد بعدی در «دروازه روم» پیروز شد و حکومت خود را بازیافت. او سپس با ارسال نامه‌ای به خلیفه، خواستار بخشودگی و انعقاد قرارداد مالی جدید شد که خواسته او پذیرفته شد (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۷۸۲/۳؛ ذهبی، ۱۴۰۷: ۳۲/۲۴). این مصالحه نهایی، همانطور که گفته شد موید نظریه والرشتاین (۱۹۷۴) درباره ناگزیری هسته مرکزی از همکاری با نهادهای نیمه‌پیرامونی برای حفظ نظم در نظام جهانی است.

- نزاع‌های حمدانیان با خلافت عباسی در زمان امارت آل بویه بر بغداد نیز ادامه یافت. معزالدوله بویی از زمانی که امیرالامرای خلافت عباسی شد دو نبرد مهم با ناصرالدوله حمدانی داشت. نخست در سال ۳۳۷ هـ بود که موصل را فتح کرد و ناصرالدوله را به نصیبین فراری داد؛ اما با شنیدن اخبار تهدیدات علیه برادرش حسن رکن الدوله در ری توسط وشمگیر زیاری و لشکر خراسان، مجبور به صلح با ناصرالدوله شد و به بغداد بازگشت (پیرنیا، اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۹). دومین نبرد در ۳۴۵ هـ رخ داد. زمانی که شورش روزبهان دیلمی و برادرانش در غرب ایران، سپاه دیلمی آل بویه را تضعیف کرد و معزالدوله برای مقابله با شورش به آن سو حرکت کرد؛ این اقدام طمع ناصرالدوله را برای تصرف بغداد برانگیخت. با این حال، پیروزی معزالدوله بر روزبهان و اعدام او (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۱۱، ص ۲۱۶؛ مسکویه، ۱۳۷۶: ۶، ص ۲۰۸)، محاسبات ناصرالدوله را مختل کرد و او را به موصل بازگرداند. این نبردها مؤید تلاش نیمه پیرامونی حمدانیان برای نفوذ به مرکز نظام (بغداد) و مقاومت آل بویه به عنوان قدرت هژمونیک در حفظ کنترل بر هسته اقتصادی-سیاسی بود.

- با پایان حکومت دو امیر بزرگ حمدانی و بویه ای یعنی ناصرالدوله و معزالدوله رقابت آنها به فرزندانشان به ارث رسید. ناصرالدوله در پایان حکومت خود فرزندانش و در رأس آنها ابوتغلب از حکومت برکنار و در یکی از قلعه‌هایش تحت‌الحفظ نگهداری شد. او در پایان حیات خود فرزندانش را از اقدامی عجولانه و شتاب زده علیه بغداد و عزالدوله بختیار جانشین معزالدوله برحذر داشت؛ و گفت نباید برای فتح بغداد شتاب کرد بلکه باید منتظر ایستاد تا بختیار اموال اندکی که از پدرش باقی مانده است را پراکنده سازد و آنگاه حمدانیان با اموال فراوانشان طرفداران بویهی را به خود جلب نمایند و امیرالامرائی بویه را از آن خود سازند. این توصیه مورد پسند ابوتغلب نبود زیرا عجولانه در سر هوای فتح بغداد را داشت؛ علاوه بر اینکه خست ناصرالدوله در پایان حیات اطرافیان او را آزرده کرده بود و به سخنان او توجه‌ای نداشتند. این مسئله موجب دو دستگی و اختلاف در بین حمدانیان شد و حمدان بن ناصرالدوله که در الرقه و نصیبین

حکومت داشت را در مقابل ابوتغلب قرار داد و موضع آنها را به شدت در برابر آل بویه تضعیف کرد به حدی که ابوتغلب نه تنها نتوانست عیله بغداد لشکرکشی کند بلکه نیازمند کسب مشروعیت مجدد نیز از سوی خلافت شد. زیرا از یک سوی برای استوار ماندن پایگاهش در سپاه و از سوی دیگر برای نشان دادن برتری خود بر برادران موافق و مخالف نیاز به تجدید پیمان فرمانروایی و خلعت و فرمان حکومت داشت. از این رو دبیر خود ابوالحسن علی بن عمرو را به بغداد فرستاد و تعهد کرد سالانه یک میلیون و دویست هزار درهم به عنوان خراج به عزالدوله بختیار پردازد. بختیار نیز خواسته‌ی او را پذیرفت و فرستاده شادمان به سوی ابوتغلب بازگشت (همان: ۶، ص ۲۹۳).

- این تعهد مالی، مطابق نظریه والرشتاین، نشان‌دهنده‌ی وابستگی نیمه پیرامونی حمدانیان به جریان منابع مالی به سمت مرکز هژمونیک (آل بویه) است که نقشی کلیدی در حفظ ساختار نابرابر نظام جهانی ایفا می‌کند.
- با این حال اختلافات داخلی حمدانیان تا سال ۳۵۸ هـ ادامه یافت. ابوالبرکات، حامی ابوتغلب، به حمدان یورش برد و او را به درخواست پناهندگی از بختیار واداشت. بختیار با میانجی‌گری ابواحمد حسین نقیب علویان بغداد، صلح موقتی بین دو برادر برقرار کرد (همان: ۶، ص ۳۱۲). این مداخله آل بویه نه برای حل مناقشه، بلکه برای تثبیت هژمونی خود در عراق و مهار حمدانیان بود. والرشتاین در تحلیل خود تأکید می‌کند که قدرت‌های هژمونیک از اختلافات نیمه پیرامونی‌ها برای حفظ توازن قوا بهره می‌برند.
- البته درگیری‌ها بین دو دولت ادامه یافت و اختلاف ابوتغلب حمدانی با عزالدوله بختیار در سال ۳۶۷ هـ که با تحریک ابن بقیه وزیر آغاز شد، به لشکرکشی بختیار به شمال انجامید که این نبرد نیز با صلح و ازدواج ابوتغلب با دختر بختیار پایان یافت (همان: ۶، ص ۶۷۸-۳۸۱). با روی کار آمدن عضدالدوله بویی در بغداد، توازن قوا بین حمدانیان و آل بویه به نفع آل بویه تغییر کرد. عضدالدوله با تحکیم موقعیت خود، حمدانیان را به اطاعت کامل واداشت و آنها را به حاکمانی دست‌نشانده تبدیل کرد. این تحول، مطابق نظریه والرشتاین، نشان‌دهنده تثبیت نهایی هژمونی یک قدرت مرکزی در برابر رقبای نیمه پیرامونی است.
- مناسبات حمدانیان با خلافت بغداد و آل بویه را میتوان در سه محور کلیدی بررسی کرد:

۱. **ناتوانی حمدانیان در تثبیت هژمونی:** حمدانیان به عنوان قدرت نیمه پیرامونی، فاقد منابع اقتصادی و نظامی لازم برای تسلط بر مرکز (بغداد) بودند. نبردهای آنها نه برای انقلاب در ساختار، بلکه برای بهبود موقعیت در سلسله‌مراتب نظام جهانی بود. این ناتوانی با تأکید والرشتاین بر محدودیت‌های ذاتی نیمه پیرامونی‌ها همسو است.

۲. **وابستگی به چارچوب خلافت:** حمدانیان به ندرت خارج از چهارچوب مشروعیت خلافت عمل می‌کردند. هدف اصلی آنها کاهش بار مالی (مانند امتناع از پرداخت خراج) بود؛ اما وابستگی به مشروعیت خلافت، آنها را ناگزیر به تبعیت از هژمونی مرکزی می‌کرد. این امر بازتابی از وابستگی متقابل نیمه پیرامونی‌ها به نهادهای مرکزی در نظم جهانی است.

۳. **کارکرد حمدانیان برای خلافت:** خلافت عباسی نیز به دلیل ضعف ساختاری، حمدانیان را به عنوان سدی در برابر تهدیدات پیرامونی (مانند خوارج و شورش‌های منطقه‌ای) تحمل می‌کرد. این رابطه‌ی متقابل، مطابق تحلیل والرشتاین، نشان‌دهنده‌ی تعادل ناپایدار در نظام جهانی است که در آن مراکز ضعیف برای مهار نیروهای ویرانگر به اتحاد با نیمه

پیرامونی‌ها تن می‌دهند.

با این حال بعد از روی کار آمدن عضدالدوله در سال ۳۶۷ هـ، آخرین مقاومت‌های حمدانیان برای حفظ موقعیت نیمه پیرامونی نیز درهم شکست. عضدالدوله با تمرکز منابع اقتصادی، نظامی، و سیاسی، حمدانیان را به طور کامل به حاشیه راند و آنها را به حکومتی تابع تبدیل کرد. این تحول، نمونه کلاسیکی از فرایند «جذب نیمه پیرامونی توسط مرکز» (Wallerstein, 1974) در نظریه والرشترین است؛ جایی که قدرت‌های هژمونیک با از بین بردن استقلال نسبی رقبا، ساختار سلسله‌مراتبی نظام را بازتولید می‌کنند. فروپاشی حمدانیان همچنین نشان داد که در غیاب یک پایه اقتصادی پایدار و اتحاد سیاسی درونی، نیمه پیرامونی‌ها نمی‌توانند در بلندمدت در برابر فشارهای مرکز مقاومت کنند.

آنها هرگز نتوانستند به دلیل محدودیتهای ذاتی خود - از جمله پراکندگی جغرافیایی، اختلافات درونی و وابستگی مالی، به یک قدرت پایدار دست یابند. در مقابل، خلافت عباسی با استفاده از ابزارهای اقتصادی (کنترل خراج)، نظامی (لشکرکشی‌های مکرر) و ایدئولوژیک موفق شدند موقعیت خود را به عنوان هسته نظام جهانی این دوره تثبیت کنند.

۲.۳. توطئه‌های حمدانیان علیه دربار خلافت

حمدانیان، به‌عنوان بازیگرانی نیمه‌پیرامونی در ساختار نظام جهانی خلافت عباسی، در دوره‌ای از تضعیف ساختاری مرکز (بغداد)، کوشیدند تا با مشارکت در توطئه‌ها نفوذ خود را در هرم قدرت گسترش دهند. با آغاز غیبت صغری در سال ۲۶۰ هـ.ق و رفع تهدید سیاسی امامان شیعه برای خلافت، برخی خلفای عباسی چون معتضد (۲۷۹-۲۸۹ هـ) و مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ هـ) با رویکردی نسبتاً باز نسبت به شیعیان، امکان نفوذ جریان‌های شیعی در ساختار خلافت را فراهم آوردند.

مکتفی یکی از شیعیان زیرک و کارآزموده به نام عباس بن حسن را به وزارت منصوب کرد (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۳۵۴). عباس بن حسن که از نفوذ قابل توجهی برخوردار بود، در فرآیند تعیین جانشینی خلیفه مکتفی علی‌رغم مخالفت اهل سنت و طرفداران عبدالله بن معتز، موفق شد مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ هـ) را به خلافت برساند. مقتدر، مانند پدر و برادرش، گرایش‌های شیعی داشت و مادرش شغب از پیروان حلاج بود. این عوامل، همراه با خردسالی خلیفه، زمینه‌ساز توطئه‌هایی علیه او شد.

از جمله در سال ۲۹۶ هـ، تنها یک سال پس از آغاز خلافت مقتدر، نخستین کودتا علیه او طراحی شد. این توطئه که عمدتاً از سوی اهل سنت بغداد حمایت می‌شد، با مشارکت حسین بن حمدان، از خاندان شیعی حمدانیان همراه گردید (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹: ۸۱؛ نویری، بی‌تا: ۳۰). حسین بن حمدان، با همکاری محمد بن داود، درصدد برکناری مقتدر و روی کار آوردن عبدالله بن معتز بود. او عباس بن حسن وزیر مقتدر را در مسیر بازگشت از باغش کشت و قصد ترور خلیفه را نیز داشت، اما مقتدر با شنیدن آشوب به همراه مادرش به دارالخلافه گریخت.

آنان موقتاً عبدالله بن معتز عباسی شاعر و سنی متعصب را با لقب «المرتضی» به خلافت گماردند و از مقتدر خواستند به «دار ابن طاهر» بروند. در این زمان، از میان فرماندهان تنها مونس خادم و هارون بن غریب (پسر دایی مقتدر) به مقتدر وفادار ماندند و تصمیم به حمایت از خلیفه گرفتند. روز بعد، درگیری شدیدی میان حسین بن حمدان و غلامان دربار رخ داد که تا بعدازظهر ادامه یافت. حسین که شرایط را خطرناک دید، شبانه به موصل گریخت. برخی منابع معتقدند وی از ابتدا با مقتدر در ارتباط بود و از سرانجام شکست توطئه آگاه بوده است و از این جهت گریخت تا مخالفین پیروز نشود (ازدی، بی‌تا: ۲: ۱۸۱).

با فرار حسین، خلافت عبدالله بن معتز و موقعیت وزیرش متزلزل شد. مردم از او استقبال نکردند و او ناچار شد پنهان شود و

مقتدر بار دیگر قدرت را در دست گرفت و عبدالله بن معتر پس از تنها یک روز خلافت، اعدام شد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵؛ ۶۷۷۴؛ ابن العبری، ۱۳۷۷: ۲۱۵؛ ابن العماد، ۱۴۰۶: ۳؛ ۴۰۵).

در پی این وقایع، قاسم بن سیمما برای دستگیری حسین بن حمدان مأمور شد اما موفق به این کار نشد. سپس ابوالهیجای حمدانی، برادر حسین، نیز مأمور همراهی برای دستگیری او شد تا اینکه سرانجام در نزدیکی تکریت، حسین دستگیر و به بغداد منتقل شد. او از خلیفه طلب بخشش کرد و مقتدر نه تنها او را عفو کرد بلکه خلعت بخشید و حکومت قم و کاشان را نیز به وی سپرد (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۳؛ ۳۲۵). این رفتار عجیب، ناشی از توصیه وزیر جدید، ابن فرات، به خلیفه بود که پیشنهاد داد برای حفظ آرامش عمومی، از مجازات عاملان کودتا صرف نظر شود (مسکویه، ۱۳۷۶: ۵؛ ۶۱-۶۲). از منظر نظریه والرشتاین، این نوع مصالحه، نمایانگر تلاش مرکز برای حفظ ثبات سیستم جهانی از طریق جذب نیروهای نیمه‌پیرامونی است (Wallerstein, 1974: 67).

در سال ۳۰۶ هجری، حمدانیان بار دیگر در توطئه‌ای علیه دربار خلافت مشارکت داشتند. در همین سال، وزیر وقت، ابن فرات، از خلیفه مقتدر درخواست کرد که مبلغی را به عنوان وام از خزانه‌ی ویژه خلیفه (بیت‌المال خاص) در اختیار او قرار دهد تا بتواند حقوق سپاهیان را پرداخت کند. او دلیل این درخواست را کاهش درآمدهای دولت و هزینه‌های سنگین جنگ با ابن ابی‌ساج عنوان کرد و اظهار داشت که ناچار به استقراض شده است. با این حال، خلیفه نه تنها این تقاضا را رد کرد، نسبت به وزیر بدگمان شد. در همین زمان، گروهی نزد خلیفه از ابن فرات بدگویی کردند و مدعی شدند که او قصد دارد حسین بن حمدان را به بهانه جنگ به سوی ابن ابی‌ساج بفرستد؛ در حالی که در واقع این سه نفر - وزیر، حسین، و ابن ابی‌ساج - با یکدیگر متحد شده‌اند و در صدد توطئه علیه خلیفه هستند.

در پی این اتهامات و فضای پرتنش دربار، مقتدر فرمان به قتل حسین بن حمدان داد و اندکی بعد، ابن فرات را نیز از مقامش برکنار و دستگیر کرد (نویری، بی تا: ۵۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹؛ ۱۵۶؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱۳۶/۲؛ ۵۷۶/۲).

برای بار سوم در سال ۳۱۷ هـ، توطئه‌ای دیگر علیه خلیفه مقتدر شکل گرفت. در این سال از یک سو با تشدید تنش‌های داخلی دربار عباسی (از جمله نزاع میان مونس خادم و هارون بن غریب) و از سوی دیگر برکناری عبدالله (ابوالهیجا) بن حمدان توسط خلیفه از حکومت دینور، حلوان، نهاوند و همدان باعث شد تا ائتلافی میان مونس، نازوک و ابوالهیجای حمدانی علیه مقتدر شکل گیرد. آن‌ها القاهر را به خلافت نشانده‌اند، اما با مقاومت وفاداران مقتدر، به‌ویژه پیادگان مضافی این کودتا نیز ناکام ماند و مقتدر مجدداً به قدرت بازگشت (مسکویه، ۱۳۷۶: ۵؛ ۲۶۴-۲۶۹؛ طبری، ۱۳۷۵: ۱۶؛ ۶۹۲۴-۶۹۲۵). در اینجا نیز معلوم شد هسته مرکزی حتی در شرایط ضعیف قدرت مرکزی قادر است با اتکال به نهادهای وفادار، نیروهای نیمه‌پیرامونی را مهار کند.

در دوره القاهر (۳۲۰-۳۲۲ هـ) نیز حمدانیان در دو توطئه دیگر علیه خلافت عباسی مشارکت داشتند: یکی، طرح ابن مقله برای جعل نامه‌ای درباره حمله قرامطیان با هدف بی‌ثبات‌سازی خلافت (مسکویه، ۱۳۷۶: ۵؛ ۳۵۸)؛ و دیگری، انتقام‌جویی القاهر از نصر بن حمدان با زنده‌به‌گور کردن وی بود (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۳؛ ۱۷۶۵) که هر دوی این اقدامات به بدنامی و شکست حمدانیان انجامیدند.

بر پایه نظریه والرشتاین، نیمه‌پیرامونی‌ها در نظام جهانی نقش تثبیت‌کننده دارند. حمدانیان با استفاده از بحران‌های مرکز، چون کاهش درآمدها یا تضعیف اقتدار خلیفه، درصدد تقویت موقعیت خود بودند (Wallerstein, 1974: 63-64). مشارکت آنان در توطئه‌ها بیشتر برای کسب امتیازات منطقه‌ای مانند حکومت بر مناطق مانند موصل بود تا سرنگونی ساختار خلافت. این رفتار دقیقاً مطابق با تحلیل والرشتاین است که نیمه‌پیرامونی‌ها را عواملی برای جلوگیری از فروپاشی سیستم جهانی می‌داند (Wallerstein, 1974: 63-64).

67: (1974).

همانطور که با تثبیت دولت‌های حمدانیان در موصل و حلب، سیاست آنان از «رقابت» به «همزیستی» تغییر یافت. این تغییر رویکرد، بیانگر آن است که بازیگران نیمه‌پیرامونی، در صورت دستیابی به ثبات داخلی، مایل‌اند از مشروعیت و امنیت ساختار مرکزی بهره‌مند شوند. (Wallerstein, 2011: 32-33) در مجموع تاریخ حمدانیان نشان می‌دهد که آنان نه به‌عنوان عامل فروپاشی، بلکه به‌مثابه بازیگرانی انطباق‌پذیر، در بقای ساختار نظام جهانی خلافت عباسی نقش ایفا کردند.

۳.۳. مناسبات حمدانیان با فاطمیان علیه خلافت عباسی

بر اساس نظریه «نظام جهانی مدرن» امانوئل والرشتاین مناسبات حمدانیان و فاطمیان را می‌توان در چارچوب تعامل یک دولت نیمه‌پیرامونی (حمدانیان) با دو هسته‌ی رقیب (عباسیان و فاطمیان) تحلیل کرد. فاطمیان در سال ۲۹۷ هجری با تأسیس خلافت در مهدیه (تونس کنونی)، به عنوان رقیبی جدی برای عباسیان و امویان اندلس ظهور کردند. ادعای خلافت عبدالرحمن سوم اموی، که به گفته آیتی (۱۳۶۳، ص ۸۲) بیشتر معطوف به مقابله با فاطمیان بود، نشان دهنده‌ی شکل‌گیری یک سیستم چند قطبی در جهان اسلام است. والرشتاین تأکید می‌کند که گسترش جغرافیایی هسته‌های قدرت، دولت‌های میانی را مجبور به بازتعریف روابط خود می‌کند (Wallerstein, 1974: 89). این دقیقاً همان اتفاقی بود که پس از فتح مصر توسط فاطمیان در ۳۵۸ هـ و تصرف دمشق در ۳۵۹ هـ رخ داد. فاطمیان با تسلط بر این مناطق، خود را به عنوان هسته‌ای جدید در برابر عباسیان تثبیت کردند و حمدانیان، به عنوان دولتی نیمه‌پیرامونی، در میانه‌ی این رقابت ناچار به انتخاب روش‌های جدیدی شدند.

انتظار می‌رفت که حمدانیان، با ادعای گرایش به تشیع، به طور طبیعی به فاطمیان متمایل باشند؛ اما واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که مناسبات آنها نه بر پایه‌ی اشتراکات مذهبی، بلکه بر محاسبات سیاسی و منطقه‌ای استوار بود. والرشتاین اشاره می‌کند که هسته‌ها ترجیح می‌دهند نیمه‌پیرامون‌ها را در موقعیت تابع حفظ کنند، نه شریک (Wallerstein, 1974: 103). این موضوع در نخستین تعامل حمدانیان با فاطمیان آشکار شد؛ زمانی که حمدانیان در ۳۵۸ هـ پیشنهاد همکاری به جوهر صقلی (سردار فاطمی) برای فتح مصر دادند، اما المعز فاطمی با رد این پیشنهاد، خطاب به جوهر نوشت: «بنی حمدان بر سه چیز تظاهر می‌کنند: دین، کرم و شجاعت، اما از همه‌ی آنها بی‌بهره‌اند!» (مقریزی، ۱۴۱۸: ۱۸۸/۲). این موضع‌گیری نشان می‌دهد که فاطمیان، به عنوان یک هسته‌ی قدرت، تمایلی به تقسیم منافع با حمدانیان نداشتند و ترجیح می‌دادند آنها را در حاشیه نگه دارند.

پس از این رد اولیه، روابط دو دولت به سمت خصومت گرایید. حمدانیان در سال‌های بعد، برای مقابله با فاطمیان، حتی از قرامطیان - دشمنان فاطمیان - حمایت کردند. ابوتغلب حمدانی در ۳۶۹ هـ، حسن اعصم قرامطی را برای حمله به مناطق تحت نفوذ فاطمیان تجهیز نمود (سامر، ۱۳۸۸: ۱۷۲). باذاین حال، این اتحادها نیز ناپایدار بودند، چراکه حمدانیان به عنوان یک نیروی نیمه‌پیرامونی فاقد منابع کافی برای رقابت مستقیم با هسته‌های قدرت بود. همانطور والرشتاین توضیح می‌دهد که نیمه‌پیرامون‌ها در دوره‌ی افول، اغلب به ابزاری در دست هسته‌ها تبدیل می‌شوند (Wallerstein, 1974: 115). این الگو در سرنوشت ابوتغلب مشهود است. او پس از شکست از آل بویه در ۳۶۹ هـ، به فاطمیان پناه برد. وی ابتدا به سوی دمشق گریخت اما قسام حاکم آنجا او را از ورود به شهر بازداشت (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۷۴/۳). قسام یکی از مردم دمشق بود که در آنجا سنگر گرفته و با قدرت فاطمیان به دشمنی برخاسته بود. ابوتغلب که اینچنین دید دبیر خود علی بن عمر را برای یاری خواهی از فاطمیان به مصر فرستاد.

ابوتغلب در غیاب دبیرش به نبرد با قسام برخاست و بعد از زد و خوردی با یاران قسام، به جایی به نام «نوی» رفت و در آنجا نامه‌ای از دبیرش در مصر دریافت که در آن فاطمیان خواسته‌ی او را با این شرط که ابوتغلب به مصر سفر کند، پذیرفته بودند. اما ابوتغلب این شرط را نپذیرفت و داد و ستد نامه میان ایشان ادامه یافت. ابوتغلب از «نوی» به جایگاهی به نام «کفر عاقب» در کنار دریاچه طبریه رفت. در این زمان خلیفه فاطمی یکی از سرداران خود به نام فضل را به دمشق گسیل داشت تا با ترفندی قدرت قسام را براندازد. او به «طبریه» رفت و به ابوتغلب نزدیک شد آنها با هم دیدار کردند و فضل نوید هر گونه کمکی را به ابوتغلب داد. ابوتغلب نیز قول داد برای فتح دمشق به کمک او بیاید ولی فضل این پیشنهاد را نپذیرفت، زیرا او به سبب پیشینه‌ای که با قسام داشت راه نرمش و گفتگو و ترفند را بهتر از زد و خورد و جنگ می‌دانست. بدین جهت ابوتغلب از او جدا شد و اندکی بعد توسط سپاه فاطمیان به قتل رسید و سر او را به مصر بردند. (مسکویه، ۱۳۷۶: ۶، ص ۴۷۵ - ۴۷۶).

وابستگی حمدانیان به فاطمیان در دوره‌ی پایانی حکومتشان تشدید شد. بازماندگان حمدانیان در موصل، مانند ابراهیم و حسین (فرزندان ناصرالدوله)، که رسماً دست نشانده‌ی آل بویه بودند، برای مقابله با تهدید کردها، به شفاعت فاطمیان متوسل شدند. هنگامی که حسین در نبرد با کردها اسیر شد، خلیفه فاطمی با ارسال نامه‌ای به ابوعلی (رهبر کردها)، خواستار آزادی او شد. ابوعلی نیز به احترام خلیفه فاطمی، حسین را رها کرد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۵۷/۲۳). این واقعه نشان می‌دهد که فاطمیان، به عنوان هسته‌ی مسلط، از نفوذ خود برای جذب عناصر ضعیف نیمه پیرامونی استفاده می‌کردند. حسین پس از آزادی به مصر رفت و به یکی از فرماندهان فاطمی تبدیل شد؛ اما نتوانست در رقابت‌های داخلی فاطمیان - مانند رویارویی با بدر جمالی - جایگاه مستقل کسب کند. همانطور که والرشتاین تأکید دارد نیمه پیرامون‌ها در سلسله‌مراتب قدرت هسته همواره جایگاهی حاشیه‌ای و مصرف‌پذیر دارند (Wallerstein, 1974: 122).

در شام نیز حمدانیان تحت فرمان سعدالدوله و سعیدالدوله، با خواندن خطبه به نام فاطمیان (ابن تغری بردی، بی‌تا: ۵۸/۴؛ ابن عماد، ۱۴۰۶: ۹۹/۵) عملاً از عباسیان بریدند. برخی پژوهشگران، مانند آشتیانی (۱۳۸۰، ص ۳۱۶) این وابستگی را ناشی از تشیع سیف‌الدوله می‌دانند، اما منابع تاریخی نشان می‌دهند که فاطمیان تا پیش از فتح مصر در ۳۵۸ هـ، ارتباطی با حمدانیان نداشتند. این تأخیر زمانی - تقریباً ۶۰ سال پس از تأسیس فاطمیان - مؤید آن است که انگیزه‌های سیاسی و جغرافیایی - و نه مذهبی -، محرک اصلی اتحادها بودند. والرشتاین می‌نویسد: «ایدئولوژی تنها زمانی فعال می‌شود که با منافع مادی هسته‌ها همسو باشد» (Wallerstein, 1974: 56).

مناسبات حمدانیان و فاطمیان، با وجود ادعای اشتراکات مذهبی، در چارچوب نظم سلسله‌مراتبی والرشتاینی (هسته-نیمه پیرامون) و محاسبات سودجویانه‌ی سیاسی شکل گرفت. فاطمیان، به عنوان یک هسته‌ی نوظهور، با گسترش به شرق، حمدانیان را در موقعیتی قرار دادند که ناچار به بازتعریف روابط خود با عباسیان بودند. رد پیشنهاد اتحاد توسط المعز فاطمی، حمایت حمدانیان از قرامطیان و وابستگی بازماندگان حمدانیان به فاطمیان، همگی نشاندهنده‌ی اولویت منافع مادی بر ایدئولوژی است.

نتیجه‌گیری

خاندان حمدانی، به عنوان یکی از نیروهای نیمه‌پیرامونی در ساختار سلسله‌مراتبی جهان اسلام، کوشیدند از طریق اتخاذ راهبردهای نظامی و سیاسی جایگاه خود را در برابر هژمونی خلافت عباسی بازتعریف کنند. آنان با بهره‌گیری از ضعف ساختاری مرکز و رقابت میان هسته‌های قدرت، درصدد کاهش وابستگی به بغداد از رهگذر امتناع از پرداخت خراج، حمایت از جریان‌های معارض و ایجاد اتحادهای تاکتیکی بودند. با این حال، عوامل محدودکننده‌ای همچون موقعیت جغرافیایی، شکنندگی انسجام داخلی و اتکای

مالی به منابعی که در اختیار خلافت باقی مانده بود، مانع از تحقق استقلال سیاسی کامل آن‌ها شد. تعامل حمدانیان با خلافت فاطمی نیز بیش از آنکه مبتنی بر همسویی مذهبی باشد از محاسبات سیاسی سرچشمه می‌گرفت. فاطمیان به‌عنوان یک هسته رقیب، علی‌رغم اشتراکات اعتقادی، تمایلی به برقراری رابطه‌ای برابر با حمدانیان نداشتند و کوشیدند آن‌ها را در جایگاهی تابع حفظ کنند. این رویکرد در مواردی چون رد پیشنهاد همکاری برای فتح مناطق و بهره‌گیری ابزاری از حمدانیان در دوران افول آن‌ها به‌روشنی قابل مشاهده است. حتی در شرایطی که حمدانیان برای برون‌رفت از بحران‌ها به حمایت فاطمیان متوسل شدند، نقش آن‌ها به‌مثابه ابزاری در خدمت یک هسته مسلط بیش از پیش تقویت شد.

وابستگی نمادین حمدانیان به مشروعیت خلافت عباسی - از جمله از طریق ذکر خطبه به نام خلیفه - نشان می‌دهد که آن‌ها هرگز نتوانستند به‌طور کامل از چارچوب نظم جهانی خلافت عباسی گسست یابند. این وضعیت دوگانه، که در توازن میان میل به استقلال و نیاز به مشروعیت مرکزی بازتاب می‌یابد: لوه‌ای از موقعیت نیمه‌پیرامونی آنان در ساختار قدرت جهان اسلام است. ظهور آل‌بویه در مقام هسته‌ای جدید و تقویت‌شده در بغداد و تمرکز منابع اقتصادی و نظامی در دستان ایشان، به حاشیه رانده شدن تدریجی حمدانیان را در پی داشت. این تحول نمونه‌ای از روند جذب نیروهای نیمه‌پیرامونی به درون مدار هسته‌ای مسلط‌تر است که در آن حمدانیان به فرمانروایی تابع و فاقد ابتکار سیاسی تبدیل شدند.

از این‌رو، افول نهایی حمدانیان را نمی‌توان صرفاً ناشی از ناکارآمدی نظامی دانست، بلکه باید آن را در چارچوب محدودیت‌های ساختاری نظم جهانی خلافت تحلیل کرد. حمدانیان، با وجود نقش مؤثر در بازتوزیع موازنه قدرت و الهام‌بخشی به دیگر حکومت‌های محلی، در غیاب منابع اقتصادی پایدار و انسجام سیاسی درونی، نتوانستند جایگاهی فراتر از موقعیت نیمه‌پیرامونی برای خود تثبیت کنند. تجربه تاریخی آنان مؤید این نکته است که واحدهای نیمه‌پیرامونی، حتی در صورت بهره‌گیری از راهبردهای پیچیده و انعطاف‌پذیر، در فقدان بنیان‌های مادی و نهادی مستحکم، ناگزیر به استمرار در حاشیه نظم مسلط خواهند بود. در این چارچوب، حمدانیان نه عاملان گسست، بلکه کنشگرانی انطباق‌پذیر بودند که بقای خویش را در تعامل و هم‌زیستی با ساختارهای موجود جست‌وجو می‌کردند.

منابع

- ابن اثیر، عز الدین علی (۱۳۷۱). *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن العبری (۱۳۷۷). *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن العماد الحنبلی دمشقی، شهاب الدین ابو الفلاح (۱۴۰۶). *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، عبد الحی بن احمد العکری، تحقیق الأرنؤوط، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر.
- ابن العمرانی، محمد بن علی بن محمد (۱۴۲۱). *الإنباء فی تاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرائی، قاهره، دار الآفاق العربیة.
- ابن تغری بردی، مال الدین ابو المحاسن، بی تا، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة*، مصر، نشر وزارة الثقافة و الارشاد القومي، دار الکتب.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳). *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۰). *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ابن کثیر القرشي الدمشقي، أبو الفداء إسماعيل بن عمر (۱۴۰۸). *البدایة والنهایة*، تحشیه از علی شیری، بی جا، دار احیاء التراث العربی.
- ازدي، یزید بن محمد (بی تا). *تاریخ موصل*، تحقیق احمد عبدالله محمود، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- آیتی، محمد ابراهیم (۱۳۶۳). *اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- پرنیا، حسن، اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۰). *تاریخ مفصل ایران*، تهران، نشر قیام.
- تتوی، قاضی احمد، قزوینی، آصف خان (۱۳۸۲). *تاریخ الفی*، تهران، علمی و فرهنگی.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (۱۴۰۷). *تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام*، بیروت، دار الکتب العربی.
- سامر، فیصل (۱۳۸۸). *دولت حمدانیان؛ ذکاوتی قراگزلو، علیرضا (مترجم)؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.*
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- کاظمی، محمد رضا (۱۳۹۵). «علل متحد نشدن دولت های شیعی آل بویه، فاطمیان و حمدانیان» *نشریه کتاب گزار*، بهار ۱۳۹۵، شماره ۱، (صص ۶۷-۷۸).
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۶). *تجارب الامم*، ترجمه ابو القاسم امامی، تهران، سروش: ۵ و ۶.
- معزی، مریم (۱۳۹۰). *پیشگامان حکومت های شیعی (تاریخ حمدانیان و فاطمیان)*؛ تهران: سازمان سمت.
- مقریزی، تقی الدین ابو العباس احمد بن علی بن عبد القادر العبیدی (۱۴۱۸). *المواعظ والاعتبار بذكر الخط والآثار*، بیروت، نشر دار الکتب العلمیه.
- نویری، احمد بن عبد الوهاب (بی تا). *نهایه الارب فی فنون الادب*، ترجمه ی م. مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات امیرکبیر، شرکت کتاب های جیبی فرانکلین.

- Wallerstein, I (1974). *The Modern World-System I: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy in the Sixteenth Century*, london.